

تعامل استراتژی اقتصادی و سیاست خارجی در ایران معاصر

عبداله قنبرلو*

چکیده

سیاست خارجی دولت‌های در حال توسعه تحت تأثیر متغیرهای مختلفی است که دو مورد مهم آن‌ها عبارت‌اند از: امنیت ملی و توسعه اقتصادی. ضرورت‌های مربوط به دو انگیزه مذکور ممکن است تحت شرایطی ناهمخوان یا حتی متعارض به نظر برسند. این وضع در تحولات اقتصادی و سیاست خارجی ایران معاصر بسیار آشکار بوده است. در این مقاله، تعامل نقش استراتژی توسعه اقتصادی در سیاست خارجی ایران طی سده اخیر بررسی می‌شود. فرضیه مقاله این است که انگیزه مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی از عوامل مهم انعطاف‌پذیری سیاست خارجی ایران بوده است، هرچند که دغدغه استقلال و امنیت ملی در سیاست خارجی به تمایل نسبتاً پررنگ سیاست‌گذاران ایران به استراتژی جانشینی واردات منجر شده است. دولت‌های حاکم بر ایران معمولاً از استراتژی جانشینی واردات به‌مثابه پل ارتباطی بین دو دغدغه توسعه اقتصادی و امنیت ملی استفاده می‌کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: استراتژی‌های توسعه اقتصادی، سیاست خارجی، وابستگی، استقلال، دوره پهلوی، دوره جمهوری اسلامی، قدرت‌های اقتصادی.

۱. مقدمه

موضوع توسعه اقتصادی در ایران عصر مدرن سابقه‌ای طولانی دارد. اولین نشانه‌های تمایل به مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی در همان قرن نوزدهم ظاهر شد. در میان نخبگان فعال در عرصه توسعه نام کسانی چون امیرکبیر و مشیرالدوله (سپهسالار) بیشتر به چشم می‌خورد.

* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
Ghanbarlu.phdirut@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۷/۲۰

در جریان انقلاب مشروطه بسیاری از روشنفکران مشروطه‌خواه که با مبانی و نمودهای مدرنیته در غرب آشنا بودند، تلاش داشتند که از طریق انقلاب مشروطه زمینه‌نوسازی سیاسی و اقتصادی کشورشان را مشابه الگوهای رایج در جهان غرب تسهیل کنند. با توجه به موانع گوناگونی که در برابر این گروه وجود داشت، انقلاب مشروطه به تحولی بنیادی در ساختار سیاسی کشور منجر نشد. با وجود این، گرایش به پیشبرد عملی پروژه صنعتی‌شدن و شکوفایی اقتصادی از سوی برخی نخبگان سیاسی و تکنوکرات‌ها دنبال شد. بعدها، در دوره پهلوی، گرایش پرننگی به ضرورت مدرنیزاسیون و صنعتی‌شدن شکل گرفت، هرچند که با ناکامی‌های بسیاری همراه بود. پس از انقلاب اسلامی و آغاز جمهوری اسلامی موج نوینی از تلاش برای سازندگی و آبادانی کشور شکل گرفت که این روند به‌رغم مواجهه با برخی دشواری‌ها همچنان ادامه دارد.

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که در جریان سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی توسعه اقتصادی وجود داشته است، چگونگی استفاده از فرصت‌های اقتصادی عرصه بین‌الملل، از جمله تجارت و سرمایه‌گذاری، به منظور پیشبرد مؤثرتر فرایند توسعه بوده است. دولت‌مردان کشور همواره با این معما مواجه بوده‌اند که چگونه از فرصت‌های عرصه بین‌المللی استفاده کنند تا استقلال و امنیت ملی کشور آسیب نبیند. این موضوع بر جهت‌گیری استراتژی‌های اقتصادی ایران طی سده اخیر آثار قابل توجهی به‌جا گذاشته است. دغدغه منع دخالت بیگانگان در برخی دوره‌ها به حدی شدید بوده است که باعث شده سیاست خارجی کشور به سمت تقابل جدی با الزامات توسعه سوق یابد.

نکته فوق‌الذکر اساس موضوع این مقاله را تشکیل می‌دهد. سؤال اصلی مقاله حاضر این است که چگونه استراتژی‌های توسعه اقتصادی در سیاست خارجی ایران، طی سده اخیر، تأثیر گذاشته است؟ فرضیه مقاله این است که انگیزه مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی از عوامل مهم انعطاف‌پذیری سیاست خارجی ایران بوده است، هرچند که دغدغه استقلال و امنیت ملی در سیاست خارجی به تمایل نسبتاً پرننگ سیاست‌گذاران ایران به استراتژی جانشینی واردات منجر شده است. به عبارت دیگر، استراتژی جانشینی واردات به‌مثابه پل ارتباطی بین دو دغدغه توسعه اقتصادی و امنیت ملی عمل کرده است. به منظور تبیین این فرضیه تلاش خواهد شد حتی‌الامکان از شواهد و داده‌های معتبر استفاده شود. تأیید فرضیه مذکور در واقع گامی در تقویت این نکته نظری روابط بین‌الملل است که گرایش به رشد و توسعه اقتصادی به گسترش تعاملات مسالمت‌آمیز در سیاست خارجی دولت‌ها منجر

می‌شود. این نکته به‌خصوص درباره دولت‌های متمایل به استراتژی توسعه صادرات صادق‌تر است. این مقاله بر تحولات مربوط به استراتژی اقتصادی و سیاست خارجی ایران در دو دوره پهلوی و جمهوری اسلامی متمرکز است که در عین حال به نحوه ارتباط و تعامل دو متغیر مذکور طی دو دوره اخیر پرداخته خواهد شد.

۲. دوره پهلوی: توسعه تحت شرایط وابستگی

پروژه مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی در دوره رضاشاه شباهت‌های بسیاری به شرایط دوره مصطفی کمال در ترکیه دارد. با توجه به اقتصاد آشفته و آسیب‌پذیر ایران در دوره بین انقلاب مشروطه تا پایان جنگ جهانی اول، که با مداخلات مکرر قدرت‌های خارجی و شکنندگی امنیت کشور همراه بود، دولت رضاشاه درصدد برآمد که از طریق مدرنیزاسیون هم به اقتصاد کشور سامان دهد و هم امنیت و استقلال کشور را تضمین کند. وی مشابه آثارک ضمن این‌که به حسن نیت غربی‌ها تردید داشت، اما باور داشت که نجات کشور مستلزم پیمودن همان راهی است که در غرب طی شده است. ملی‌گرایی و غرب‌گرایی دو مبنای فکری مهم مدرنیزاسیون رضاشاه بودند. در عمل، فرایند توسعه اقتصادی با ایده مدیریت متمرکز دولت مقتدر همراه بود. در این روش، طبیعتاً دولت در تعیین اولویت‌ها و برنامه‌های توسعه نقشی اساسی داشت. این وضع ضمن این‌که دستاوردهای قابل توجهی به دنبال داشت، در برخی موارد از جمله نحوه عملکرد دولت در پروژه راه‌آهن شدیداً انتقادبرانگیز شد. به علاوه، با وجود این‌که دولت با سیاست‌هایی نظیر لغو توافقات کاپیتولاسیون ظاهراً پیگیر توسعه مستقلانه کشور بود، اما تشدید وابستگی از انتقادات مهمی است که بر عملکرد رضاشاه وارد بوده است. به‌رغم همه این انتقادات، قابل انکار نیست که دولت پهلوی اول گام‌های مهمی برای مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی ایران برداشت. به این ترتیب، از فرصت‌های گوناگونی از جمله در عرصه سیاست خارجی استفاده شد، هرچند که به دلایلی مانند شرایط خاص حاکم بر سیاست بین‌الملل و خودمحوری رضاشاه در برخی موارد دستاوردهای مورد انتظار به دست نیامد.

دولت رضاشاه در عرصه سیاست خارجی به نحوی فعال شد که ضمن حفظ استقلال و امنیت کشور به فرایند توسعه اقتصادی کشور سامان دهد. با توجه به ضعف‌های بزرگ در عقبه فنی، مدیریتی، و مالی کشور، دولت در نظر داشت از طریق همکاری با طرف‌های خارجی اوضاع را مدیریت کند. به این ترتیب، همکاری‌های تجاری و سرمایه‌گذاری ایران

با قدرت‌های اقتصادی به‌ویژه قدرت‌های اروپایی افزایش یافت. در دهه ۱۹۲۰ بریتانیا بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران بود. در دهه بعدی جایگاه قدرت‌های رقیب از جمله آلمان و اتحاد شوروی در اقتصاد ایران پررنگ‌تر شد، به نحوی که در اواخر دهه رتبه بریتانیا در تجارت با ایران پس از این دو کشور قرار گرفت. توسعه همکاری با قدرت‌های خارجی نهایتاً مانع مداخلات آن‌ها نشد، اما در ساماندهی به اقتصاد کشور نقش بسزایی ایفا کرد. به تبع افزایش همکاری‌های بین‌المللی، سرمایه‌گذاری در بخش نفت به سرعت افزایش یافت و درآمدهای نفتی حدوداً ده‌برابر شد. این روند وابستگی اقتصاد کشور به نفت را افزایش داد. در فاصله بین ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۱ درآمدهای دولت به بیش از پانزده برابر افزایش یافت. البته بخش عمده این درآمدها از محل درآمدهای غیر نفتی کشور، از جمله فعالیت‌های صنعتی و تجاری دولت، مالیات‌ها و گمرک تأمین می‌شد. با این حال، به تدریج با رشد درآمدهای نفتی نقش نفت در سیستم بودجه‌ریزی دولت مهم‌تر شد. درآمدهای عظیم دولت علاوه بر هزینه‌های دفاعی و امنیتی و سایر خدمات عمومی، در پروژه‌های گوناگونی از جمله راه‌آهن سراسری و صنایع هزینه می‌شد. در حالی که در سال ۱۹۲۵ تعداد کارخانه‌های کشور کمتر از ۲۰ واحد بود، در سال ۱۹۴۰ به بیش از ۳۰۰ واحد افزایش یافت. تقریباً نیمی از سرمایه‌گذاری‌ها به دست بخش خصوصی انجام شد. سهم بخش کشاورزی در تولید ناخالص ملی کشور تنزل یافت. عقب‌افتادگی این بخش تا حدی محصول رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ بود. طی دوره مذکور زیربنای توسعه سرمایه‌داری صنعتی در ایران رشد قابل توجهی یافت، هرچند که در مقایسه با قطب‌های دیگر خاورمیانه از جمله ترکیه و مصر بسیار عقب‌مانده به حساب می‌آمد (فوران، ۱۳۷۸: ۳۳۰-۳۷۲).

در جریان جنگ جهانی دوم، اشغال ایران و برکناری شاه که با گسست در فرایند رشد و توسعه کشور همراه بود، نشان داد که سیاست خارجی دولت آن‌چنان که باید برای رشد و توسعه کشور راهگشا نبوده است. جنگ باعث شد علاوه بر اشغال کشور، بخش‌های کلیدی اقتصاد ملی شامل کشاورزی، صنعت، خدمات، تجارت خارجی، بودجه دولت و سطح استاندارد زندگی مردم با آسیب‌های جدی مواجه شود. جنگ حتی باعث بروز قحطی در کشور شد. با شکست آلمان در جنگ، علاوه بر دگرگونی همکاری‌های اقتصادی ایران و آلمان، اعمال نفوذ و مداخلات استعماری طرف‌های پیروز در ایران تشدید شد.

مشکلات مذکور در ظهور و رشد جریان ملی‌گرا به رهبری محمد مصدق مؤثر واقع شد. در حالی که گروه‌های سیاسی هر کدام به تبع وابستگی‌شان به خارج مایل به هدایت

امتیازات به سمت قدرت خاصی بودند، ملی‌گرایان اصل اعطای امتیاز به خارجی‌ها را به چالش می‌کشیدند. مصدق رهبر ملی‌گرایان مجلس چهاردهم طی نطقی در سپتامبر ۱۹۴۴ تصریح کرد که با اعطای هر امتیازی به شرکت یا دولت خارجی مخالف است، هرچند که امتیازات منافی برای ایران در پی داشته باشند. استدلال وی این بود که وابستگی اقتصادی موجب وابستگی سیاسی می‌شود. بر این اساس، دولت باید از سیاست موازنه منفی پیروی کند، نه موازنه مثبت (ازغندی، ۱۳۸۴: ۱۳۳-۱۳۴). مصدق بعدها به فعالیت‌های خویش برای ملی‌کردن نفت ایران ادامه داد تا این که پس از رسیدنش به مقام نخست‌وزیری به نتیجه رسید. فشار قدرت‌های بزرگ و اقداماتی نظیر تحریم خرید نفت ایران با مقاومت دولت مصدق روبه‌رو شد. محدودسازی واردات، تشویق صادرات غیر نفتی، انتشار اوراق قرضه، و افزایش چاپ اسکناس از جمله سیاست‌هایی‌اند که در این زمینه به کار گرفته شدند. این سیاست‌ها در بهبود تراز تجاری کشور و سامان‌دهی به رفاه عمومی تا حدی مؤثر بودند، اما وابستگی شدید به درآمدهای نفتی باعث شد مصدق نتواند در دوره کوتاه حکومت خویش گام‌های بزرگ‌تری برای رونق‌دهی به رشد و توسعه کشور بردارد. اقداماتی نظیر تقاضای کمک مالی از آمریکا نیز مؤثر واقع نشد، زیرا امریکایی‌ها در نهایت خواهان تغییر دولت بودند (Afkhani, 2009: 126-136). با وقوع کودتا علیه دولت، آشکار شد که روش‌های جنبش ملی‌گرا برای توسعه اقتصادی مستقلانه با واقعیت‌های سیاسی موجود در کشور و عرصه بین‌الملل همخوانی ندارد. سیاست خارجی موازنه منفی دولت مصدق، با وجود پشتوانه مردمی آن دولت، نتوانست برای رسیدن کشور به استقلال و توسعه اقتصاد ملی راهگشا باشد.

پس از کودتا دولت ایده استقلال اقتصاد ملی طیف ملی‌گرا را کنار گذارد و در خط‌مشی توسعه اقتصادی وارد همان مسیری شد که در دوره رضاشاه تجربه شد. مسیری که به ادغام در شبکه اقتصاد جهانی با تکیه بر سازوکارهای اقتصاد بازار گرایش داشت. با توجه به وابستگی سیاسی دولت جدید به حمایت غربی‌ها و همچنین نیاز جهان غرب به همکاری ایران برای مهار شوروی، زمینه مساعدی برای توسعه همکاری اقتصادی بین ایران و غرب فراهم شد. اولین نمود مهم این همکاری در امضای قرارداد بین ایران و کنسرسیوم برای تنظیم صدور نفت ایران بود که البته با وجود حفظ اعتبار قانون ملی‌کردن صنعت نفت، در عمل با آن هماهنگی لازم را نداشت. امریکایی‌ها در ازای پشتیبانی از کودتا شرکت‌های نفتی خویش را در کنسرسیوم فعال کردند و در بهره‌برداری از نفت ایران با کمپانی‌های

بریتانیایی سهمیم شدند. نهضت مقاومت ملی با صدور دو اعلامیه ضمن اعلام وفاداری به راه مصدق قرارداد نفتی جدید را از زوایای گوناگون زیر سؤال برد. استدلال معترضان این بود که لایحه دولت در مورد همکاری با کنسرسیوم آزادی و استقلال کشور را وجه المصلحه قرار داده است و با قانون ملی کردن نفت مغایرت دارد. این اعتراضات تأثیری بر خط‌مشی دولت نداشت (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۳۸۵-۳۸۷). در این برهه، درآمدهای نفتی و کمک‌های امریکا مهم‌ترین پشتوانه رژیم کودتایی به حساب می‌آمدند. دربار و دولت که بیش از هر چیز به تحکیم و ثبات پایه‌های رژیم می‌اندیشیدند، مصمم بودند با تزریق درآمدهای رو به رشد نفت به بدنه جامعه برای خویش مشروعیت کسب کنند. دولت در عین حال تلاش کرد از ظرفیت‌های بخش خصوصی برای رونق‌دهی به اقتصاد ملی استفاده بیشتری کند. با این حال، زیرساخت‌های اقتصادی کشور بسیار ضعیف بود و برای بهبود استاندارد زندگی مردم می‌بایستی گام‌های بزرگی پیموده می‌شد.

از آغاز دهه ۱۹۶۰ برنامه‌های مفصل‌تری برای مدرنیزاسیون و صنعتی‌شدن کشور به کار گرفته شد. در این زمان، دولت با تدوین و اجرای برنامه سوم توسعه (۱۳۴۱-۱۳۴۶) در نظر داشت تحولی اساسی در بخش کشاورزی و صنعت ایجاد کند و به این منظور برای جذب سرمایه‌گذاران خارجی و جلب مشارکت بخش خصوصی تلاش گسترده‌ای کرد. مهم‌ترین رخداد این برهه آغاز انقلاب سفید بود که تحول محسوسی در سیستم اقتصادی ایران ایجاد کرد. محمدرضا شاه در صدد بود با اصلاحات ارضی سیستم کشاورزی ایران را مدرنیزه کند و زمینه را برای صنعتی‌شدن کشور مساعد کند. وی بر این باور بود که نجات ایران از عقب‌ماندگی مستلزم توسعه اقتصادی و فنی است و برای رسیدن به توسعه نیز باید همان راهی را پیمود که در غرب تجربه شده است (Afkhami, 2009: 220-221). اصرار شاه بر مواضع غرب‌گرایانه خویش در اصلاحات اقتصادی به جای جلب حمایت عمومی موجب افزایش مخالفان و معترضان شد و کشور را وارد بحران سیاسی کرد. واکنش رژیم در برابر مخالفت‌ها سرکوبگرانه بود. این وضع نشان‌دهنده نقش کلیدی و در عین حال آمرانه دولت در توسعه اقتصادی به سبک پهلوی است؛ سبکی رشد‌محور که قویاً تحت تأثیر مدرنیزاسیون غربی قرار دارد، اما از توجه جدی به لوازم سیاسی و فرهنگی توسعه غافل است (بهنام، ۱۳۷۵: ۶۵-۶۶).

برنامه‌های اصلاحی شاه نه فقط تحت حمایت امریکا قرار داشت، بلکه در راستای استراتژی دولت دموکرات جان اف. کندی نیز قرار داشت. دولت کندی با این‌که وابستگی و

همکاری امنیتی - نظامی نزدیک رژیم پهلوی با امریکا را مشاهده می‌کرد، خواهان اصلاحات اقتصادی و سیاسی دولت ایران بود. سیاست کلی کندی این بود که امریکا برای مقابله مؤثر با کمونیسم در کشورهای جهان سوم باید از تمرکز بر طرح‌ها و کمک‌های نظامی فاصله بگیرد و بر ضرورت اصلاحات اجتماعی و اقتصادی تأکید کند. پس از آغاز برنامه‌های اصلاحی انقلاب سفید، که مهم‌ترین نمود آن‌ها در اصلاحات ارضی تحقق یافت، دولت امریکا اقدامات دولت ایران را به انحای گوناگون از جمله در قالب طرح «سپاه صلح» (Peace Corps) تحت حمایت قرار داد. اصلاحات آمرانه شاه از سوی بریتانیا و شوروی نیز حمایت می‌شد. حمایت شوروی دو دلیل عمده داشت: اول این‌که به دنبال حل و فصل بحران موشکی کوبا و تنش‌زدایی در روابط غرب و شرق فضای سیاست بین‌الملل ملایم شده بود، و دوم این‌که شاه برای پیشبرد مؤثرتر بلندپروازی‌های اقتصادی و صنعتی خویش به گسترش همکاری در عرصه بین‌الملل از جمله با بلوک شرق تمایل داشت. به این ترتیب، محافل رسمی دولت شوروی و مطبوعات این کشور اصلاحات شاه را ستودند و مخالفان آن را ارتجاعی و هوادار فنودالیسم به حساب آوردند. در مقابل، شاه از توسعه مناسبات دوستانه با شوروی حمایت کرد و آن را به نفع امریکا ارزیابی کرد (ازغندی، ۱۳۸۴: ۲۵۵-۲۸۱).

به دنبال سرکوب اعتراضات سیاسی، موج جدیدی از بلندپروازی ملی‌گرایانه در خط‌مشی دولت ایران پدیدار شد. شاه تلاش داشت با اتکا بر آموزه‌های ملی‌گرایی باستان‌گرا زمینه را برای ایجاد تحولات اساسی به منظور بهبود موقعیت بین‌المللی کشور فراهم کند. تصور دولت این بود که کشور بحران‌ها را پشت سر گذاشته و اکنون چه به لحاظ شرایط داخلی و چه شرایط بین‌المللی مستعد جهشی بزرگ است. در عرصه سیاست خارجی، تلاش رژیم این بود که ضمن تحکیم مناسبات استراتژیک با غرب و امریکا روابط و همکاری ایران با همسایگان، کشورهای جهان سوم، بلوک شرق و چین را توسعه دهد. برداشت دولت این بود که رشد و توسعه اقتصادی کشور مستلزم اتخاذ چنین سیاستی است. بر این اساس، بعضاً از سیاست خارجی پهلوی طی دوره پس از انقلاب سفید با عنوان سیاست مستقل ملی یاد می‌شود. سیاستی که شباهت بسیاری با سیاست خارجی رضاشاه به‌ویژه در دهه دوم حکومت وی دارد. محمدرضا شاه تمایل زیادی برای نمایش سیاست خارجی مستقل و ملی داشت. فعال‌شدن ایران در سازمان اوپک به منظور افزایش بهای نفت و توسعه همکاری با بلوک شرق از نمودهای مهم سیاست مذکور به حساب می‌آید. در دهه

۱۹۶۰ حجم مبادلات تجاری ایران و شوروی به سرعت افزایش یافت، هرچند که معمولاً تراز تجاری ایران در برابر شوروی منفی بود. شوروی عمدتاً مواد اولیه محصولات کشاورزی و برخی تولیدات صنایع نوین را، که بیشتر مورد نیاز جمهوری‌های جنوبی آن بود، وارد می‌کرد و در مقابل، ماشین‌آلات، فولاد، کاغذ، سیمان، شکر، و روغن گیاهی به ایران صادر می‌کرد. روس‌ها همچنین در تأسیس بسیاری از پروژه‌های زیربنایی ایران از جمله ذوب آهن اصفهان و ماشین‌سازی اراک همکاری کردند (همان: ۲۹۵-۳۰۰).

در این دوره محمدرضا شاه سیاست خارجی‌اش را بر مبنای مصالح ایران تبیین کرده بود و ادعا داشت که اهدافی نظیر برقراری ثبات در ممالک همسایه، حسن همجواری، و برقراری تعادل میان دو جهان غرب و شرق به دلیل اقتضای مصالح ایران پیگیری می‌شود. وی ضمن تأیید این قضیه که ایران به لحاظ سیاسی در اردوگاه جهان غرب قرار دارد و همکاری‌های اقتصادی گسترده‌ای با آن دارد، تأکید داشت که این موضوع نباید به مناسبات اقتصادی ایران با سایر کشورها آسیب بزند. به همین دلیل، سیاست خارجی ایران در دوره پس از انقلاب سفید به سمت توسعه همکاری با ممالک غیر غربی میل کرد (پهلوی، ۱۳۷۱: ۲۷۵). وی در توجیه این قضیه چنین استدلال می‌کند: «در جهان هیچ ملتی نیست که بتواند به پیشرفت مادی بی‌اعتنا باشد و یا خود را از نتیجه اکتشافات و اختراعات سایر ملل بی‌نیاز بداند. هیچ ملتی نمی‌تواند بدون رابطه و داد و ستد با ملت‌های دیگر زندگی کند و گرنه دستخوش رکود و سکون، اسیر پیش‌داوری‌ها، و محکوم به فناست» (همان: ۲۳۲-۲۳۳).

رژیم پهلوی در دوره پس از انقلاب سفید موج جدیدی از فعالیت‌های اقتصادی و عمرانی را با تکیه بر استراتژی جانشینی واردات آغاز کرد. تصور برنامه‌ریزان و دولت‌مردان این بود که رشد سریع اقتصادی مستلزم کنترل مرکزی و دخالت هرچه بیشتر دولت در اقتصاد است. هدف دولت این بود که با مدیریت متمرکز دولتی سطح تولیدات صنعتی مورد نیاز کشور و همچنین میزان اشتغال بالا می‌رود و از طریق صادرات مازاد بر نیاز داخلی تراز تجاری کشور بهبود می‌یابد. دولت درصدد بود با تأسیس صنایع و تولید کالاهای جانشین واردات از وابستگی اقتصاد کشور به خارج بکاهد. به این منظور، از همه ظرفیت‌های داخلی و خارجی، از جمله تکنولوژی‌های غربی و شرقی، حتی الامکان استفاده شد و پروژه‌های صنعتی گوناگونی نظیر خودروسازی و تراکتورسازی راه‌اندازی شد. در مورد نتایج ناشی از این سیاست ارزیابی‌های مختلفی به عمل آمده است. از عوارض مهم فرایند توسعه اقتصادی در دوره مذکور موارد زیر قابل ذکرند:

۱. **جایگزینی سرمایه به جای نیروی کار:** از نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ با افزایش تولیدات صنعتی مونتاژ واردات محصولات صنعتی ایران تا حدی کنترل شد، اما تأکید دولت بر پروژه‌های سرمایه‌بر و گرایش به استفاده بیشتر از ماشین به جای کارگر بر وضعیت اشتغال کشور اثر منفی گذاشت. در حالی که سرمایه‌داران بزرگ موفق شدند با استفاده از دیوارهای آهنین تعرفه و کمک‌های ویژه و آلوده به فساد دولت در بازارهای بدون رقیب داخلی به سودهای افسانه‌ای دست یابند، نیروی کار کشور با مشکل کاهش تقاضای نیروی کار و ثبات دستمزدهای واقعی مواجه بود.

۲. **رشد واردات:** در مقایسه با کمک‌ها و مشوق‌های بزرگی که از صنایع بزرگ به عمل می‌آمد، بخش کشاورزی و صنایع سنتی کشور کم‌اهمیت تلقی شد و مورد غفلت واقع شد. این مسئله موجب رشد واردات در این بخش‌ها شد؛ به‌ویژه پس از جهش بهای نفت در دهه ۱۹۷۰ روند واردات سیری شتابان به خود گرفت. در این برهه، واردات کالاهای نیمه‌تمام، ماشین‌آلات جدید، تکنولوژی، نیروی انسانی ماهر، و خدمات خارجی نیز افزایش یافت.

۳. **ضعف صادرات:** بالا بودن هزینه تولید به دلایلی چون محدودبودن تقاضا، بی‌توجهی به مزیت نسبی، و حمایت بی‌حساب دولت، که بر کارآمدی و توان رقابتی صنایع داخل در بازارهای بین‌المللی اثر منفی می‌گذاشت، به علاوه عواملی دیگری نظیر درآمدهای سرشار نفت، که احساس بی‌نیازی به ارزش خارجی را تقویت می‌کرد، باعث شدند صدور تولیدات مازاد بر نیاز داخل به بازارهای خارجی با مشکل مواجه شود. با این حال، صاحبان صنایع با استفاده از شرایط انحصاری موجود در داخل، تولیداتشان را با قیمتی بسیار بالاتر از قیمت‌های بین‌المللی به مصرف‌کنندگان داخل عرضه می‌کردند.

۴. **عقب‌ماندگی تکنولوژیکی:** توسعه مراکز مطالعاتی و پژوهشی از لوازم کلیدی رشد تکنولوژی در هر کشور است، اما در ایران ادامه حمایت بی‌حساب از صنایع فاقد توان رقابت باعث بی‌علاقگی صاحبان صنایع به سرمایه‌گذاری در بخش تحقیق و توسعه به منظور به‌روزرسانی تکنولوژی‌های مورد نیاز شده بود. سرمایه‌داران فشار لازم را به منظور بهبود کیفیت و کاهش قیمت حس نمی‌کردند و تولیداتشان به راحتی در بازار داخل به فروش می‌رسید. معدود دستاوردهای حاصل شده نیز عمدتاً با بهای سنگینی به دست آمدند.

۵. **رفاه ناموزون:** در دوره مذکور مجموعاً تولید ناخالص داخلی و درآمد سرانه افزایش یافتند، اما نابرابری نیز گسترش یافت و جامعه ایران به لحاظ توزیع درآمد و رفاه با شکاف طبقاتی بزرگی مواجه شد. آسیب‌دیدن بخش کشاورزی و مهاجرت گسترده روستاییان به

شهرها به علاوه گسترش بیکاری و رفتار استثماری سرمایه‌داران با کارگران و مصرف‌کنندگان عواملی مهم بودند که در تعمیق شکاف طبقاتی مؤثر بودند (مدنی، ۱۳۷۰: ۳۰-۳۷).

با این حال، برنامه‌های توسعه اقتصادی پهلوی در دوره پس از انقلاب سفید از زوایای گوناگونی ارزیابی مثبت شده است. محمدرضا شاه از جمله مدافعان مهم برنامه‌های توسعه دولت خود بود. وی ادعا می‌کرد که در این دوره درآمد ناخالص ملی ایران بر اساس قیمت‌های ثابت از ۳۴۰ میلیارد ریال به ۵۶۸۲ میلیارد ریال رسیده است که افزایشی نزدیک به هفده برابر را نشان می‌دهد. در همین مدت، میزان ذخایر ارزی کشور از ۴۵ میلیارد ریال به ۱۵۰۹ میلیارد ریال رسید. ایران از نظر میزان رشد سالانه اقتصادی پیشرفت چشمگیری داشته است و در اواخر این دوره به رتبه اول جهان ارتقا یافت. اقتصاد ایران فقط در سال ۱۳۵۷، ۱۳/۸ درصد رشد را تجربه کرد. در حالی که، درآمد سرانه سالانه ایران در ۱۳۴۲ برابر با ۱۷۴ دلار بود، در سال ۱۳۵۷ به ۲۵۴۰ دلار رسید که افزایشی نزدیک به پانزده برابر را نشان می‌دهد. در نتیجه این فرایند، ایران در سال ۱۹۷۴ در میان ده اقتصاد بزرگ جهان قرار گرفت (پهلوی، ۱۳۷۱: ۲۳۳-۲۳۴).

مهم‌ترین متغیری که در این‌گونه ارزیابی‌ها از آن غفلت می‌شود، نقش اساسی نفت است. در دهه پایانی حکومت پهلوی، ضمن این‌که صادرات نفت ایران گسترش یافت، قیمت جهانی نفت نیز مطابق با خواست ایران افزایش داشت. مهم‌ترین اتفاقی که در این فرایند مؤثر واقع شد، تحریم نفتی ۱۹۷۳ اعراب بود. تحریم اعراب در برهه‌ای اتفاق افتاد که تقاضای جهانی نفت به شدت در حال افزایش بود. مثلاً، در حالی که واردات نفت آمریکا در سال ۱۹۷۰ حدود ۳/۲ میلیون بشکه در روز بود، در تابستان ۱۹۷۳ به رقم ۶/۲ میلیون بشکه در روز رسیده بود. دولت‌های عربی حتی پس از پایان جنگ اکتبر نیز تا مدتی به روند تحریم ادامه دادند. میزان نفت قابل دسترس اعراب در ماه دسامبر، که سخت‌ترین دوره تحریم بود، به ۱۵/۸ میلیون بشکه در روز رسید که نسبت به روزهای پیش از تحریم به طور متوسط روزانه ۵ میلیون کاهش داشت. در همین ماه اعضای اوپک با قیمت پیشنهادی دولت ایران یعنی هر بشکه ۱۱/۶۵ دلار توافق کردند که نسبت به روزهای عادی پیش از جنگ، چهار برابر افزایش داشت (← یرگین، ۱۳۷۶: ۹۹۳-۱۱۳۸). رژیم شاه که در این زمان مناسبات نزدیک‌تری با ایالات متحده داشت و تحت حمایت دولت نیکسون به موقعیت ژاندارمی در منطقه خلیج فارس دست یافته بود، نه فقط با تحریم‌کنندگان همکاری نکرد، بلکه از این اتفاق به مثابه فرصتی برای افزایش چندبرابری درآمدهای نفتی استفاده

کرد. اگرچه این درآمدها بهبود ملموسی در رفاه عمومی ایجاد کرد، اما بنا به دلایلی که قبلاً به اهم آنها اشاره شد، در صنعتی شدن و توسعه اقتصادی کشور چندان مؤثر واقع نشد. تحولات نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ خط مشی محمدرضا شاه را به بن بست کشاند. رکود سیاسی و به تبع آن رویدادهایی مانند گسترش اعتراضات و اعتصابات و اعمال فشار دولت کارتر بر شاه به منظور پذیرش اصلاحات سیاسی نشان داد که پروژه توسعه اقتصادی شاه، به رغم مشکلات و ناهماهنگی های ساختاری، با خط مشی سیاسی - امنیتی اش انسجام لازم را ندارد. تأکید لجام گسیخته بر حمایت از طیف سرمایه دار وابسته به رانت های دولتی و بروز نابرابری عمیق باعث رشد احساس محرومیت و به حاشیه رانده شدن در بین دهه مده شد. نتایج درآمدهای نفتی نیز نتوانست مشکلات را حل کند (Basedau and Lacher, 2006). تجربه کودتای ۲۸ مرداد این تصور را در شاه و هم فکرائش ایجاد کرده بود که مهندسی اجتماعی - سیاسی جامعه با تکیه بر حمایت خارجی امکان پذیر است. سیستم برنامه ریزی متمرکز و غیر دموکراتیک نیز از نمودهای این تفکر در استراتژی اقتصادی دولت بود. در عمل، با وجود این که رفاه عمومی در یک و نیم دهه پایانی حکومت پهلوی بهبود یافته بود، رژیم حاکم در برابر خیزش اعتراضات انقلابی تسلیم و مضمحل شد.

۳. دوره جمهوری اسلامی: تلاش برای توسعه مستقل

پس از انقلاب اسلامی سیر جدیدی از سیاست های توسعه اقتصادی در دولت جمهوری اسلامی ایران آغاز شد. یکی از مهم ترین وجوه تشابه دوره جمهوری اسلامی با دوره پیشین در اتکای هر دو سیستم بر استراتژی جانشینی واردات است. در سال های آغازین حیات جمهوری اسلامی، به دنبال خروج تعدادی از صاحبان صنایع خصوصی از کشور و تصاحب اموال آنها از سوی دولت، حجم فعالیت های اقتصادی دولت به مراتب گسترده تر از دوره پیشین شد و موجی از برنامه های دولتی کردن اقتصاد آغاز شد. با تدوین قانون اساسی و تجویز نقش اقتصادی پررنگ دولت در آن، دخالت دولت در عرصه اقتصاد ایران نهادینه شد. بعدها عوامل دیگری، از جمله جنگ ایران و عراق، باعث شد که روند دولتی شدن اقتصاد قوت بگیرد (بهکیش، ۱۳۸۰: ۱۱۷). در دهه های بعد گام هایی در خصوصی سازی و کاهش دخالت دولت در فعالیت های اقتصادی برداشته شد، اما در مجموع اقتصاد ایران دولت محور باقی ماند. بدبینی انقلابیون به قدرت های خارجی به دلیل

سابقه دخالت‌های استعماری آن‌ها در ایران از مهم‌ترین عوامل گرایش دولت جمهوری اسلامی به خودکفایی و استقلال اقتصادی بوده است.

برخلاف بسیاری از کشورهای در حال توسعه که در آن‌ها سیاست خارجی تابع استلزامات رشد و توسعه اقتصادی بوده است، در ایران پس از انقلاب اسلامی معمولاً توسعه اقتصادی تحت تأثیر ملاحظات سیاست خارجی قرار داشته است. جمهوری اسلامی از همان ابتدا با اتخاذ سیاست «نه شرقی، نه غربی» بر استقلال خویش از قدرت‌های خارجی تأکید کرد. با این حال، استقلال‌طلبی جمهوری اسلامی بیش از این که در خدمت توسعه اقتصادی باشد، با هدف دستیابی به آرمان‌های اسلامی - سیاسی انقلاب تعریف شد. گواه بارز در این مورد، رویکردی است که رهبران انقلاب به جریان نهضت ملی و شعارهای استقلال‌طلبانه آن داشته‌اند. بر خلاف تصویر قهرمانانه‌ای که تا پیش از انقلاب در مورد مصدق وجود داشت، خط‌مشی وی از سوی سران انقلاب به چالش کشیده شد. دیدگاه رهبر عالی انقلاب، امام خمینی (ره)، این بود که مسیر انقلاب اسلامی مسیر نفت و ملی‌کردن آن نیست، بلکه مسیر اسلام و آرمان‌های اسلامی است. در مقابل، شخصیت‌هایی مانند شیخ فضل‌الله نوری که به دلیل حمایت از سلطنت محمدعلی شاه و ضدیت با مشروطه‌خواهان مورد انتقاد قرار داشتند، شهید قلمداد شده و تمجید شدند. در خط‌مشی نوین ایران در عرصه بین‌الملل، عملگرایی برای منافع ملی مطرود اعلام شد. رهبر انقلاب در جریان بحران گروگان‌گیری و به تبع آن تحریم‌های امریکا علیه ایران از دولت‌مردان کشور خواست که به فشارهای بین‌المللی بی‌اعتنا باشند، چراکه اصولاً خط‌مشی رسول‌الله (ص) با چنین مقاومت‌هایی تعریف می‌شود (فوران، ۱۳۷۸: ۵۸۹-۵۹۰).

در حالی که در سال‌های آغازین جمهوری اسلامی، اقتصاد کشور به تبع آشفتگی‌های ناشی از انقلاب با شرایط دشواری مواجه بود، حمله رژیم صدام حسین به ایران موجب گسترش و تطویل مشکلات شد. طی جنگ هشت‌ساله که مناسبات ایران با قدرت‌های خارجی و دولت‌های عرب منطقه غالباً تیره بود، اقتصاد ایران غالباً با آشفتگی و رکود مواجه بود. البته در سال‌های میانی جنگ و پس از آزادسازی خرمشهر و نواحی وسیعی از سرزمین‌های اشغالی که افزایش صادرات نفت ایران را به دنبال داشت، تاحدی رونق ایجاد شد و برخی شاخص‌های اقتصادی کشور بهبود یافت. در این برهه، به پروژه‌های عمرانی مورد نیاز کشور توجه بیشتری شد، اما در سال‌های پایانی جنگ موج دیگری از رکود و نابسامانی به اقتصاد کشور بازگشت و هزینه‌های جنگ نیز با تشدید فشارهای بین‌المللی

افزایش یافت. کاهش شدید بهای نفت، گسترش حملات عراق به تأسیسات اقتصادی ایران، و کشیده شدن دامنه جنگ به شهرهای بزرگ در این برهه از دیگر عواملی بودند که دشواری‌های اقتصاد کشور را تشدید کردند (دژپسند و رثوفی، ۱۳۸۷: ۹۴-۱۰۴).

سیاست اقتصادی دولت ایران در دوران جنگ به سمت تثبیت اقتصاد و مدیریت جنگ از طرق گوناگونی نظیر محدودسازی واردات، نظارت و دخالت دولت در فعالیت‌های اقتصادی و عدالت اجتماعی همراه با طرد سرمایه‌داری گرایش داشت. در زمان تصمیم ایران به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت، که شرایط جنگ در مجموع به ضرر ایران پیش می‌رفت، بسیاری از ناظران داخلی و خارجی بر این نظر بودند که تنگناهای اقتصادی در پذیرش قطعنامه از سوی ایران نقشی اساسی داشت. درآمدهای نفتی ایران که در آن سال حدود ۹/۶ میلیارد دلار بود، منبع اصلی تأمین کشور بود. در حالی که نرخ رشد اقتصادی به حدود ۵/۵- تنزل یافته بود، نرخ رشد نقدینگی نزدیک ۲۴ درصد بود. همچنین در کنار جمعیت گسترده بیکار، نرخ تورم بیش از ۲۵ درصد برآورد می‌شد. مجموع شاخص‌ها حاکی از نوعی فلج‌شدگی اقتصادی در کشور بود (مهدوی عادل و کلائی، ۱۳۸۹: ۳۵-۳۶).

پس از اتمام جنگ و رسیدن اکبر هاشمی رفسنجانی به مقام ریاست جمهوری، دولت جدید تلاش خویش را بر ترمیم خرابی‌های ناشی از جنگ و تسریع فرایند رشد و توسعه اقتصادی کشور متمرکز کرد. در آن زمان، دولت به لحاظ سیاست اقتصادی تحت تأثیر متغیرهای دیگری شامل اقتصاد بحرانی ممالک بلوک شرق و برنامه‌های پیشنهادی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی مبنی بر ضرورت تعدیل ساختاری در کشورهای در حال توسعه قرار داشت که این‌ها مجموعاً دولت حاکم را به سمت برنامه‌های آزادسازی سوق می‌داد. نشانه‌های این گرایش در تدوین برنامه اول توسعه آشکار شد. برخلاف دوره جنگ که ایران به انزوا گرایش داشت، در دولت هاشمی تمایلی قوی به تعامل فعال در عرصه بین‌المللی وجود داشت. سه مؤلفه کلیدی سیاست تعدیل عبارت بودند از: ۱. اصلاح سیاست ارزی و پولی، ۲. خصوصی‌سازی و ۳. کوچک‌سازی دولت. در این فرایند تلاش شد به نیروهای بازار میدان بیشتری داده شود و حتی الامکان دخالت دولت کاهش یابد (مرتضوی، ۱۳۷۷: ۵۸-۵۹). اگرچه در عمل موانع مختلفی بر سر راه این سیاست‌ها قرار داشت و اجرای آن‌ها را تحت تأثیر قرار داد، اما دولت بر پیشبرد برنامه‌های خویش مصر بود.

با توجه به عزم دولت به بهره‌برداری از فرصت‌ها و ظرفیت‌های خارجی و خصوصاً

تلاش دولت برای جذب سرمایه‌گذاران خارجی، در سیاست خارجی دولت هاشمی نیز تغییرات محسوسی اتفاق افتاد. رئیس‌جمهور وقت ایران بر این باور بود که ترمیم اقتصاد کشور مستلزم سه پیش‌نیاز اساسی است: ۱. تنش‌زدایی و توسعه مناسبات دیپلماتیک مسالمت‌آمیز با جهان خارج؛ ۲. تسهیل دسترسی ایران به تکنولوژی‌های نوین جهان به‌ویژه در بهبود تأسیسات و زیربنای نفت و گاز و ۳. تعامل فعالانه ایران در شبکه اقتصادی جهانی. برای دسترسی به این پیش‌نیازها لازم بود که اقداماتی برای بهبود تصویر ایران در نزد دولت‌های دیگر و افکار عمومی جهان ایجاد شود. به این منظور می‌بایست دولت ایران تا حدی از هویت انقلابی رادیکال فاصله می‌گرفت و انتقادات خویش از مسائل سیاست بین‌الملل را به اشکال مسالمت‌آمیز و متعارف مطرح می‌کرد. از نظر هاشمی جمهوری اسلامی ضمن تلاش برای پیشبرد آرمان‌های خویش نباید به ملاحظات و تصورات خارجی‌ها بی‌تفاوت باشد، بلکه باید تلاش کند چهره‌ای مثبت و قابل اعتماد از خود به نمایش بگذارد. در عمل نیز دولت وی خط‌مشی دوسویه‌ای را به اجرا گذارد. از یک سو، تلاش کرد در چهارچوب سیاست تنش‌زدایی، مناسبات بین‌المللی ایران به‌ویژه با جهان غرب و ممالک عرب را بهبود بخشد، و از سوی دیگر، با سیاست‌هایی نظیر حمایت از حزب‌الله و گروه‌های مبارز فلسطینی در صدد بود از هویت اسلامی و ضد امپریالیستی جمهوری اسلامی دفاع کند. دولت در عین حال تصمیم گرفت از رویدادهایی نظیر اشغال کویت به دست عراق و جنگ خلیج فارس به‌مثابه فرصتی برای بهبود موقعیت منطقه‌ای ایران استفاده کند (Friedman, 2010: 12-13).

سیاست‌های دولت هاشمی ضمن بهبود موقعیت بین‌المللی ایران دستاوردهای اقتصادی مهمی داشت و رونق قابل توجهی را برای کشور به جا گذاشت. طی هشت سال ریاست وی بر دولت در شاخص‌های اقتصادی کشور پیشرفت چشمگیری حاصل شد. بر اساس برآوردهای سازمان برنامه و بودجه، رشد تولید ناخالص داخلی ایران در این دوره به ۶/۴ درصد بالغ شد. کسری بودجه ۵۰ درصدی سال ۱۳۶۷ به توازن بودجه تبدیل شد و ترکیب هزینه‌های دولت به نفع هزینه‌های عمرانی تغییر کرد. تراز منفی تجارت خارجی کشور مثبت شد و سنگینی بدهی‌ها و تعهدات دولت کاهش یافت. نرخ رشد جمعیت به کمتر از نصف یعنی ۱/۳ درصد تنزل یافت و، در مقابل، شاخص امید به زندگی با ۶ سال افزایش به ۶۹/۵ سال افزایش یافت. نرخ باسوادی با بیش از ۱۰ درصد افزایش به نزدیک ۸۰ درصد رسید و نرخ بیکاری از ۱۴/۲ درصد به ۹/۱ درصد کاهش

پیدا کرد. به خصوص در اشتغال زنان پیشرفت قابل توجهی حاصل شد و از بار تکفل اقتصادی کاسته شد (میرزاده و حسینی، ۱۳۷۸: ۷-۸).

این‌ها نمونه‌هایی از بهبود شاخص‌ها هستند که به طور کلی از افزایش سطح رفاه در کشور حکایت دارند. اقدامات دولت هاشمی تحت حمایت جمع زیادی از ناظران داخلی و خارجی قرار گرفت و رئیس‌جمهور وقت از سوی طرفدارانش به سردار سازندگی و امیرکبیر زمان ملقب شد. البته دولت هاشمی از زوایای گوناگونی نیز مورد انتقاد قرار گرفت. افزایش نرخ تورم، تعمیق شکاف طبقاتی، و فساد اقتصادی از جمله انتقادات مهم مطرح شده علیه این دولت است.

در دوره هشت‌ساله دولت هاشمی، گام‌هایی در گذر از جانشینی واردات به توسعه صادرات برداشته شد. هرچند که این گرایش با محدودیت‌های حقوقی، سیاسی، و اداری متعددی مواجه بود. گرایش به توسعه تولیدات و صادرات غیر نفتی به‌خوبی در برنامه‌های اول و دوم توسعه منعکس شده است. در عمل تلاش شد در کنار تحکیم بنیان‌های خودکفایی و استقلال اقتصادی کشور از طریق حمایت از صنعت و کشاورزی و تشویق صادرات غیر نفتی، از ظرفیت‌های خارجی به‌خصوص در امر سرمایه‌گذاری خارجی استفاده مؤثرتری شود. البته نتایج آن درخشان نبود و سهم ایران چه در صادرات تولیدات غیر نفتی و چه در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی رشد قابل توجهی نداشت. علاوه بر مسائل حقوقی و اداری، مشکلات سیاست خارجی ایران در این فرایند نقش مهمی داشت. با وجود این که بخش نفت و گاز بیشترین جذابیت را برای سرمایه‌گذاران خارجی داشته است، اما تحریم‌های غرب به مانعی در برابر آن تبدیل شد. مهم‌ترین نمود فشارهای بین‌المللی در دولت هاشمی «قانون داماتو» بود که از سال ۱۹۹۶ به اجرا درآمد. بر اساس این قانون، رئیس‌جمهور امریکا موظف شد هر شرکتی را که سالانه بیش از ۴۰ میلیون دلار در بخش انرژی ایران سرمایه‌گذاری می‌کند، مشمول تحریم قرار دهد. رقم سقف سرمایه‌گذاری یک سال پس از اجرا از مبلغ ۴۰ میلیون به ۲۰ میلیون دلار در سال کاهش یافت (Katzman, 2012: 2). به این ترتیب، دولت هاشمی که درصدد بود با تعدیل سیاست خارجی زمینه‌های لازم برای رشد و توسعه اقتصادی ایران را تسهیل کند، عملاً با محدودیت مواجه شد.

رویکردی که دولت هاشمی به توسعه اقتصادی و سیاست خارجی داشت، در دوره هشت‌ساله دولت محمد خاتمی، معروف به «دولت اصلاحات» نیز دنبال شد. با این که این

دولت بیشتر با ویژگی گرایش به توسعه سیاسی و اولویت‌دهی به آن در برابر توسعه اقتصادی شناخته شده بود، اما در عرصه اقتصادی نیز مشابه دولت پیشین فعال بود. برنامه‌های توسعه دولت خاتمی شباهت زیادی با دولت هاشمی داشت و حتی بیشتر از آن به تعامل فعالانه در عرصه اقتصاد بین‌الملل گرایش داشت. این موضوع به‌ویژه در برنامه چهارم توسعه اقتصادی که در آن بر تعامل فعال با اقتصاد جهانی و رقابت‌پذیری اقتصاد کشور تأکید شده، محسوس‌تر است. در فصول دوم و سوم این برنامه، دولت خود را به تسهیل زمینه‌های لازم برای نوسازی و روان‌سازی تجارت، افزایش سهم کشور در تجارت بین‌الملل، توسعه صادرات غیر نفتی و خدمات، و تقویت کارایی و توان رقابتی تولیدات کشور در عرصه بین‌المللی موظف می‌کند. برنامه‌های اصلاح ساختار اقتصادی در این دولت ادامه یافت و در قالب آن گام‌های جدیدتری در خصوصی‌سازی و آزادسازی صورت گرفت.

رئیس‌جمهور دوره اصلاحات به موضوع تأثیرپذیری برنامه‌های توسعه اقتصادی از مسائل سیاست خارجی باور داشت و در عمل گام‌های نوینی برای بهبود فضای سیاست خارجی برداشت. دولت خاتمی تلاش کرد سیاست تنش‌زدایی ناقص و ناتمام دولت هاشمی را با مکانیسم‌های جدیدی پی‌گیری کند. بنابراین، به منظور بازسازی وجهه جمهوری اسلامی و توسعه تعاملات آن در عرصه بین‌الملل شعارهایی چون «گفت‌وگوی تمدن‌ها» در دستور کار دولت قرار گرفت. خاتمی از طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها دو هدف را دنبال می‌کرد: اول این‌که با معرفی ایران در نقش حامی صلح و عدالت جایگاه و اعتبار بین‌المللی آن را بهبود بخشد؛ و دوم این‌که به نوعی مسالمت‌آمیز انتقاد خویش از سیاست‌های تهاجمی و یک‌جانبه‌گرایانه قدرت‌های غربی در دوره پس از جنگ سرد را نشان دهد. این شعار در واقع در برابر تئوری‌های «پایان تاریخ» و «برخورد تمدن‌ها» مطرح شد که به ترتیب فرانسیس فوکویاما و ساموئل هانتینگتون طرح کرده بودند (Petito, 2004). در عمل نیز دیپلماسی عمومی دولت خاتمی با استقبال چشمگیری در عرصه جهانی مواجه شد و تعاملات بین‌المللی ایران گسترش یافت.

برداشت سران دولت اصلاحات این بود که دولت پیشین در پیشبرد پروژه تنش‌زدایی کوتاهی کرده و لازم است با جدیت بیشتری استمرار یابد، چراکه در غیر این صورت منافع ملی کشور آسیب می‌بیند. این دولت به طور مشخص‌تر بر ضرورت اعتمادسازی بین ایران و غرب تأکید داشت. رئیس‌جمهور وقت در همان سال آغازین حکومتش ابراز امیدواری

کرد که دیالوگ و مفاهمه مؤثری بین ایران و ایالات متحده صورت پذیرد. وی تصریح کرد که دشمن‌سازی هنر نیست، بلکه هنر در تخفیف و از بین بردن خصومت و تبدیل آن به تعامل انسانی است و چنین رویکردی با اصول جمهوری اسلامی تعارض ندارد. وی همچنین تصریح کرد که توانمندی بدین معنی نیست که به هر هزینه‌ای با جهان بجنگیم. همچنین گفت‌وگو و مناظره نیز به معنی ترک اصول و ارزش‌های کشور و انقلاب نیست (Chubin, 2002: 25).

با وجود این‌که در دوره دولت اصلاحات روند تنش‌زدایی توسعه یافت و حتی مناسبات ایران و غرب نیز به طرز محسوسی تعدیل شد، اما در نهایت باز به سرنوشتی مشابه دولت هاشمی دچار شد. موضوعاتی مانند ادامه حمایت ایران از حزب‌الله و گروه‌های مبارز فلسطینی باعث شد مسیر تنش‌زدایی با تنگنا مواجه شود. دولت کلینتون ضمن استقبال از مواضع اعلانی رئیس‌جمهور ایران اعلام کرد که بهبود عملی در مناسبات دو کشور در نهایت به عملکرد دولت ایران بستگی دارد، نه گفته‌های آن. با این حال، عملاً تلاش کرد با اقداماتی نظیر رفع تحریم واردات برخی کالاهای ایرانی، مانند پسته، سیاست خود را خیرخواهانه نشان دهد. همچنین وزیر خارجه وقت، مادلین آلبرایت، اذعان کرد که ایران در گذشته به دلیل اهمیت ژئوپولیتیکی اش در معرض مداخلات قدرت‌های غربی قرار داشته است، اما تعدیل مناسبات دو طرف از این حد فراتر نرفت و با استمرار وضع موجود به تدریج فضای تقابلی گذشته احیا شد (Hunter, 2010: 54-55). پس از روی کار آمدن دولت جورج بوش، حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، حمله آمریکا به عراق، و طرح پرونده هسته‌ای ایران موج جدیدی از فشارهای بین‌المللی آغاز شد و سیاست خارجی ایران را با دشواری‌های نوینی روبه‌رو کرد. در این برهه تمرکز دولت بر این موضوع بود که از تشدید هر چه بیشتر جو تخصم و اعمال تحریم‌های جدید بر اقتصاد ایران جلوگیری کند.

به‌رغم این دشواری‌ها، دولت خاتمی در پیشبرد برنامه‌های توسعه اقتصادی موفقیت‌های قابل توجهی داشت. البته در این دوره نیز نقش نفت در تحریک شاخص‌ها بسیار پررنگ است، زیرا در سایر حوزه‌ها از جمله صادرات غیر نفتی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی پیشرفت چندانی حاصل نشد. در سال‌های اولیه دولت اصلاحات، کاهش بهای نفت به حدود ۱۰ دلار در هر بشکه، که عمدتاً از بحران اقتصادی آسیای جنوب شرقی نشئت می‌گرفت، نقش چشمگیری در بروز تنگناهای اقتصادی شامل رکود تورمی داشت، اما با افزایش بهای نفت خصوصاً در چهار سال دوم این دولت بهبود قابل ملاحظه‌ای در سطح

رفاه و رشد اقتصادی کشور ایجاد شد، هرچند که برخی مشکلات نظیر تورم همچنان پابرجا بود. رشد اقتصادی کشور از ۲/۹ درصد در سال ۱۳۷۷ به نزدیک ۱/۷ درصد در سال بعدی تنزل یافت، اما در سال‌های بعدی روند رشد شکل صعودی یافت، به نحوی که در سال ۱۳۸۱ به بیش از ۷ درصد رسید. با این حال، در سال‌های آخر دولت مجدداً سیر نزولی پیدا کرد و به حدود ۵ درصد کاهش یافت. در سال‌های اولیه دولت نرخ تورم رو به افزایش بود. در سال ۱۳۸۷ که نوعی رکود تورمی بر اقتصاد کشور حاکم بود، این نرخ به بیش از ۲۰ درصد رسید، اما سپس نزولی شد و در سال ۱۳۷۹ به ۱۲ درصد رسید. با این حال، در دوره دوم مجدداً مشکل تورم با وضعی مشابه دوره اول عود کرد. در شاخص‌های دیگری نظیر مبادلات بین‌المللی، اشتغال، و عدالت اجتماعی، اوضاع دوره دولت خاتمی تفاوت چشمگیری در مقایسه با دولت پیشین نداشت (پژویان و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۸۶-۲۰۶). در اواخر دوره این دولت و در چهارچوب سیاست‌های کلی برنامه چهارم توسعه، سندی با نام «چشم‌انداز بیست‌ساله» تدوین شد و به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام رسید که بر اساس آن مقرر شد که سیاست‌های اقتصادی کشور باید به نحوی سامان یابند که ایران تا سال ۱۴۰۴ به جایگاه اول اقتصادی، علمی، و تکنولوژیک در سطح منطقه آسیای جنوب غربی (شامل آسیای میانه، قفقاز، خاورمیانه و کشورهای همسایه) برسد.

پس از شکست اصلاح‌طلبان و عمل‌گرایان در برابر اصول‌گرایان در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری، جهت‌گیری توسعه اقتصادی و همچنین فضای حاکم بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی با تحولات اساسی مواجه شد. در دوره هشت‌ساله دولت محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور وقت، انتقادات شدیدی از سیاست‌های دولت‌های پیشین در امر توسعه اقتصادی و سیاست خارجی به عمل آورد. اگرچه وی در مواضع اعلانی‌اش بر رشد و سازندگی کشور تأکید داشت، اما اقداماتش بیشتر از امر تولید به سمت توزیع و عدالت اجتماعی گرایش داشت. در این چهارچوب، دولت به اجرای طرح‌های گوناگونی نظیر سهام عدالت، اشتغال‌زایی از طریق تشویق بنگاه‌های زودبازده، سهمیه‌بندی بنزین، و نقدی کردن یارانه‌ها پرداخت. رشد چشمگیر و بی‌سابقه درآمدهای نفتی از عوامل مهمی بود که باعث شد دولت به زیرساخت‌های توسعه مستقل از نفت کم‌توجهی کند. سیاست انبساطی دولت و طرح‌هایی نظیر نقدی‌سازی یارانه‌ها با وجود این‌که رضایت مردمی گسترده‌ای را به دنبال داشت، اما با انتقادات گسترده‌ای از سوی شهروندان طبقه متوسط و به‌خصوص نخبگان فکری روبه‌رو شد.

در سال‌های آغازین دورهٔ اخیر، رشد آرامی در اقتصاد کشور جریان داشت. در دو سال ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ رشد اقتصادی کشور از ۶/۲ درصد به نرخ ۶/۹ درصد افزایش یافت (پژویان و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۹۲)، اما به دلایلی از جمله بودجه‌ریزی انبساطی و تزریق گستردهٔ نقدینگی نرخ تورم نیز افزایش شدیدی داشت. در سال‌های بعد، نرخ تورم با توسل به سازوکارهایی چون واردات گسترده، با اتکا به درآمدهای گستردهٔ نفت، تا حدی کنترل شد، اما در چهار سال دوم دولت احمدی‌نژاد مجدداً نرخ تورم رو به افزایش گذارد و خصوصاً به دنبال افزایش نرخ ارز رکورد کم‌سابقه‌ای را به جا گذاشت. در این دوره رشد اقتصادی کشور نیز به شدت افت کرد و میزان بیکاری افزایش یافت. با این حال، دولت از ارائهٔ آمارهای شفاف در مورد شاخص‌های اقتصادی اساسی از جمله نرخ رشد، نرخ تورم، نرخ بیکاری، و میزان ذخایر ارزی خودداری کرد. اگرچه به دنبال بازتعریف اصل ۴۴ قانون اساسی زمینهٔ خصوصی‌سازی و کوچک‌شدن دولت تا حدی تسهیل شد، اما این فرایند در عمل با دشواری‌های گوناگونی مواجه بود، به نحوی که در رسانه‌ها بیشتر از خصوصی‌سازی به ابعاد فسادزای این پروژه توجه شد. تعاملات اقتصادی بین‌المللی به شدت افت کرد و اقتصاد ایران در معرض موج بی‌سابقه‌ای از تحریم‌های بین‌المللی قرار گرفت. تحریم‌های یک‌جانبهٔ قدرت‌های غربی علیه بانک مرکزی و صنعت نفت و گاز ایران باعث شد ضمن کاهش انگیزه از طرف‌های خارجی برای سرمایه‌گذاری و خرید نفت و گاز ایران، مبادلات بانکی کشور نیز با اختلال شدید مواجه شود، به نحوی که امکان دریافت مابه‌ازای پولی صادرات محدود نفت نیز با مشکل مواجه شود. تشدید معضلات اقتصادی خصوصاً آسیب‌دیدن بخش تولید، بیکاری، و تورم بر محبوبیت دولت اثر منفی گذاشت و موجب شد دولت از سوی بسیاری ناظران به ناکارآمدی متهم شود.

ناکامی‌های اقتصادی دولت احمدی‌نژاد قویاً تحت تأثیر سیاست خارجی آن قرار داشت. رئیس‌جمهور وقت از همان آغاز کار سیاست خارجی دولت‌های پیشین را شدیداً به چالش کشید و بر ضرورت اتخاذ سیاستی تهاجمی و متهورانه در برابر قدرت‌های خارجی تأکید کرد. به این منظور، احمدی‌نژاد اعلام کرد که به منظور حمایت از برنامهٔ هسته‌ای ایران در برابر فشارهای قدرت‌های بزرگ ایستادگی خواهد کرد. وی مدتی پس از آغاز دورهٔ ریاست جمهوری‌اش، از پیوستن ایران به کلوب کشورهای هسته‌ای خبر داد و استدلال کرد که اگر قرار است مذاکراتی بر سر توقف غنی‌سازی اورانیوم صورت گیرد، بایستی قدرت‌های بزرگ نیز آمادهٔ توقف آن باشند. احمدی‌نژاد بر آن بود که برنامهٔ هسته‌ای محصول تلاش

دانشمندان هسته‌ای ایرانی است و ایران می‌تواند بدون همکاری دولت‌های دیگر آن را پیش برد و به سرعت در تولید سوخت هسته‌ای برای نیروگاه‌هایش به خودکفایی برسد (Amuzegar, 2006: 90).

این موضع‌گیری‌ها به علاوه سایر داعیه‌های بلندپروازانه دولت، جبهه‌گیری ضد ایرانی قدرت‌های غربی را به دنبال داشت. حتی دولت‌های عرب منطقه نیز از رادیکالیزه شدن دیپلماسی ایران ابراز نگرانی کردند و به تدریج در برابر آن جبهه‌گیری کردند. از سوی دیگر، مواضع شدیداً ضد صهیونیستی احمدی‌نژاد، که با مورد تردید قرار دادن هولوکاست و آرزوی نابودی اسرائیل همراه بود، باعث شد قدرت‌های غربی در تعامل با ایران بیش از گذشته تحت فشار مقامات اسرائیل و لابی یهودی قرار گیرند. به این ترتیب، پرونده هسته‌ای ایران از آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع شد و موج رو به گسترشی از تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران آغاز شد. اختلافات قدرت‌های غربی با چین و روسیه بر سر شدت تحریم‌ها، شروع موج سنگینی از تحریم‌های اقتصادی یک‌جانبه آمریکا و اتحادیه اروپا علیه ایران را در پی داشت. در حالی که احمدی‌نژاد چندین سال قدرت‌های غربی را به انحای مختلف به چالش کشیده و حتی در صحن مجمع عمومی سازمان ملل از ضرورت تحقیقات جدید دربارهٔ حوادث ۱۱ سپتامبر صحبت کرده بود، در سال‌های پایانی دولتش خواهان مذاکره با آمریکا به منظور حل و فصل مشکلات شد. تقاضایی که با مخالفت‌های شدیدی در داخل مواجه شد. همچنین، در حالی که وی بارها به تحریم‌های بین‌المللی بی‌اعتنایی کرده و آن‌ها را ناکارآمد معرفی کرده بود، در ماه‌های پایانی دولتش، که کشور درگیر بحران اقتصادی بود، مشکلات را به تحریم‌های بین‌المللی (و دخالت نهادهای دیگر از جمله مجلس در تصمیمات دولت) نسبت داد.

به این ترتیب، در دوره دولت احمدی‌نژاد فضای سیاسی ایران دوباره به شرایطی مشابه سال‌های اولیه پس از انقلاب بازگشت. طیف عمل‌گرا و اصلاح‌طلب به حاشیه کشیده شدند و دیدگاه‌های آن‌ها چه در حوزه توسعه اقتصادی و چه سیاست خارجی زیر سؤال رفت. در حالی که دولت‌های هاشمی و خاتمی تلاش داشتند از طریق تعدیل فضای سیاست خارجی جمهوری اسلامی زمینه رشد و توسعه اقتصادی کشور را تسهیل کنند، در دوره اخیر رویکرد آن‌ها به چالش کشیده شد. دولت اصول‌گرا از استراتژی توسعه صادرات که دو دولت پیشین تا حدی بدان گرایش داشتند، فاصله بیشتری گرفت، هرچند که به لوازم استراتژی جان‌نیشینی واردات نیز پای‌بندی درست و منسجمی نداشت. برداشت دولت اخیر

این بوده که سیاست‌های دولت‌های پیشین به ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی آسیب زده و جمهوری اسلامی را از مسیر انقلابی خویش خارج کرده است. بنابراین، لازم است به جای مماشات و تساهل در برابر قدرت‌های غربی، از موضع قدرت با آن‌ها برخورد کرد.

۴. نتیجه‌گیری

سؤال اصلی مقاله حاضر این بود که چگونه استراتژی‌های توسعه اقتصادی ایران طی سده اخیر در سیاست خارجی کشور تأثیر گذاشته است؟ در پاسخ به این سؤال تحولات مربوط به استراتژی اقتصادی و سیاست خارجی ایران در دو گفتار دوره پهلوی و دوره جمهوری اسلامی تحلیل و ارزیابی شد. در عین حال، نحوه ارتباط و تعامل دو متغیر مذکور طی دو دوره اخیر بررسی شد. در دوره پهلوی اول، موج جدیدی از تلاش برای مدرنیزاسیون و صنعتی‌شدن ایران آغاز شد که با توجه به وابستگی ساختاری اقتصاد ایران به قدرت‌های سرمایه‌داری سیاست خارجی رضاشاه نیز به سمت تعامل نزدیک و فعال با آن قدرت‌ها سوق یافت. دولت رضاشاه تلاش داشت از طریق تحکیم بنیان‌های اقتصادی، زمینه‌های لازم برای استقلال و امنیت ملی ایران را فراهم کند. سیاست صنعتی‌سازی کشور عمدتاً به رهیافت جانشینینی واردات مشابه بود تا توسعه صادرات، اما با توجه به ضعف و وابستگی دولت پهلوی اول در عرصه بین‌الملل و همچنین موضع‌گیری‌های مناقشه‌برانگیز آن طی جنگ جهانی دوم دولت رضاشاه سقوط کرد و چندی بعد موج نوینی از تلاش برای توسعه اقتصادی به سبک ملی‌گرایانه آغاز شد. در این موج که ملی‌شدن صنعت نفت مهم‌ترین نمود آن بود، سیاست خارجی ایران به سمت استقلال از قدرت‌های خارجی گرایش یافت. در نهایت، جریان ملی‌گرا به رهبری مصدق نیز قربانی خط‌مشی استقلال‌خواهانه‌اش شد و با دخالت مستقیم قدرت‌های بزرگ سقوط کرد. پس از آن، روندی که در اقتصاد و سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی دوم شکل گرفت، شباهت بسیاری با روند دوره پهلوی اول داشت. محمدرضاشاه به واسطه فرصت‌هایی مانند درآمدهای نفتی چشمگیر و حمایت قدرت‌های خارجی فاز نوینی از مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی را تحت حمایت و وابستگی به قدرت‌های بزرگ آغاز کرد. با این حال، اتکا بر استراتژی جانشینینی واردات که با دخالت گسترده، سوء کارکرد، و فساد دولت همراه بود، موجب شد دستاوردها آن‌چنان که انتظار می‌رفت، تحقق نپذیرد. دولت پهلوی دوم نیز به‌رغم حمایت گسترده قدرت‌های غربی و در رأس آن‌ها آمریکا، تسلیم حرکت انقلابی مردم شد و فروپاشید.

در دوره جمهوری اسلامی به‌رغم اهتمام گسترده‌ای که به منظور مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی ایران انجام شد، سیاست خارجی کشور به واسطه غلبه گفتمان اسلامی ضد امپریالیستی در برابر الزامات بین‌المللی توسعه مقاومت نشان داد. به عبارت دیگر، الزامات مربوط به رشد و توسعه موجب انعطاف اساسی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی نشد. البته در دوره دولت‌های سازندگی و اصلاحات به دلیل گسترش نفوذ طیف عملگرا سیاست خارجی ایران تا حدی به تعامل مسالمت‌آمیز و سازنده با قدرت‌های غربی پیش رفت، اما در نهایت مسائلی نظیر مواضع انتقادی در برابر جهان غرب و حمایت مستمر و قاطع از جنبش‌های مبارز ضد اسرائیلی باعث شدند مناسبات بین‌المللی ایران محدود شود و به تبع آن برنامه‌های اقتصادی کشور تحت تأثیر فشارهای بین‌المللی قرار گیرد. در دوره شانزده‌ساله حکومت طیف عمل‌گرا حتی تلاش شد استراتژی اقتصادی کشور به سمت توسعه صادرات گرایش یابد، هرچند که در عمل با دستاوردهای چشمگیری همراه نبود. پس از به قدرت رسیدن اصول‌گرایان که با موج گسترده‌ای از انتقادات به خط‌مشی دولت‌های پیشین همراه بود، سیاست خارجی کشور مجدداً به وضعیت انقلابی سال‌های آغازین دوره جمهوری اسلامی گرایش یافت. در دوره اخیر، که با تشدید فشارهای بین‌المللی به دلیل فعالیت‌های هسته‌ای ایران همراه بود، دولت ایران به صورت عریان، صریح، و تهاجمی در برابر قدرت‌های غربی موضع گرفت. برعکس دولت پیشین که بر منع تحریم‌های بین‌المللی تأکید داشت، این دولت تلاش کرد از تحریم‌های بین‌المللی به‌مثابه فرصتی برای تحکیم بنیان‌های استقلال اقتصادی ایران استفاده کند. از این‌رو اقتصاد ایران در برابر تحریم‌های سنگین و فزاینده بین‌المللی قرار گرفت.

در جمع‌بندی کلی، سیاست‌گذاران اقتصادی ایران طی سده اخیر به‌رغم درک ضرورت و اهتمام عملی برای توسعه و آبادانی کشور، به استراتژی جان‌شینی واردات گرایش بیشتری داشته‌اند تا توسعه صادرات. به نظر می‌رسد که این گرایش عمدتاً در غلبه دغدغه استقلال و امنیت ملی ریشه دارد که این دغدغه نیز واکنشی به آسیب‌پذیری ایران در برابر نفوذ و دخالت قدرت‌های خارجی تلقی می‌شود. حتی دولت‌هایی نظیر پهلوی اول و دوم با وجود این‌که تحت حمایت قدرت‌های خارجی به قدرت رسیدند، همواره از سناریوی دخالت قهرآمیز خارجی‌انگرنی داشتند. برای دولت‌های حاکم بر ایران این موضوع مسلم بوده که مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است، اما چنین ضرورتی همواره با ریسک احتمال دخالت خارجی همراه بوده است. بر این اساس است که در

سیاست‌گذاری‌های اقتصادی ایران استراتژی توسعه صادرات کمتر مورد توجه بوده است که در مقایسه با جانشینی واردات آمادگی بیشتری را برای تعامل مسالمت‌آمیز، فعال و سازنده در عرصه بین‌المللی می‌طلبد.

منابع

- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۴). *روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده): ۱۳۲۰-۱۳۵۷*، تهران: قومس.
- بهکیش، محمدمهدی (۱۳۸۰). *اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن*، تهران: نشر نی.
- بهنام، جمشید (۱۳۷۵). *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران: فروزان.
- پژویان، جمشید و دیگران (۱۳۸۷). «مقایسه و تحلیل عملکرد اقتصادی دولت‌های پس از انقلاب اسلامی»، *راهبرد یاس*، ش ۱۵.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۷۱). *پاسخ به تاریخ*، به کوشش شهریار ماکان، تهران: شهرآب.
- دژپسند، فرهاد و حمیدرضا رئوفی (۱۳۸۷). *اقتصاد ایران در دوران جنگ تحمیلی*، تهران: مرکز اسناد دفاع مقدس.
- فوران، جان (۱۳۷۸). *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۷۲). *مصدق و نبرد قدرت*، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- مدنی، امیرباقر (۱۳۷۰). *استراتژی‌های توسعه اقتصادی: مقایسه روش‌های توسعه ایران با کره جنوبی*، تهران: باورداران.
- مرتضوی، اسدالله (۱۳۷۷). «تعدیل ساختاری، فاز نوین لیبرالیسم: آثار و نتایج سیاست‌های تعدیل در ایران»، *بانک و اقتصاد*، ش ۱.
- مهدوی عادل، محمدحسین و محمدرضا کلانی (۱۳۸۹). «بررسی کارآمدی اصلاح قیمت‌های نسبی در بستر افتراق میان اهداف و نتایج تعدیل ساختاری»، *مجله دانش و توسعه*، س ۱۷، ش ۳۰.
- میرزاده، حمید و شمس‌الدین حسینی (۱۳۷۸). *آمار سخن می‌گوید*، پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، <http://hashemirafsanjani.ir/sites/default/files/amar-sokhan.pdf>.
- یرگین، دانیل (۱۳۷۶). *تاریخ جهانی نفت*، ج ۲، از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱، ترجمه غلام‌حسین صالحیار، تهران: اطلاعات.

Afkhami, Gholam Reza (2009). *The Life and Times of the Shah*, Berkeley and Los Angeles, California: University of California Press.

Amuzegar, Jahangir (2006). "Nuclear Iran: Perils and Prospects", *Middle East Policy*, Vol. XIII, No. 2.

Basedau, Matthias and Wolfram Lacher (2006). "A Paradox of Plenty? Rent Distribution and

Political Stability in Oil States”, GIGA Research Program: Dynamics of Violence and Security Cooperation, Retrieved November 16, 2012, from: http://www.giga-hamburg.de/dl/download.php?d=/content/publikationen/pdf/wp21_basedau-lacher.pdf.

Chubin, Shahram (2002). *Whither Iran? Reform, Domestic Politics and National Security*, Oxford and New York: Oxford University Press.

Friedman, Brandon (2010). “The Principles and Practice of Iran's Post-Revolutionary Foreign Policy”, YIISA Working Paper Series, Retrieved October 20, 2012, from: <http://www.isgap.org/wp-content/uploads/2011/10/brandon-friedman-online-working-paper-july-20101.pdf>.

Hunter, Shireen T. (2010). *Iran's Foreign Policy in the Post-Soviet Era: Resisting the New International Order*, Santa Barbara: Praeger.

Katzman, Kenneth (2012). “Iran Sanctions” *Congressional Research Service*, CRS Report for Congress, Retrieved December 1, 2012, from: <http://www.fas.org/sgp/crs/mideast/RS20871.pdf>.

Petito, Fabio (2004) “Khatami’ Dialogue among Civilizations as International Political Theory” *The International Journal of Humanities*, Vol. 11, No. 3.

